



با خاطرات «حاج غلام رخشانی» که پیشه پُشتی‌پرکنی را به محله مهرآباد آورد و اینجا را به مرکز این حرفه در مشهد تبدیل کرده است

ریش سفید میلان ترکمن‌ها

کمال خجندی‌ادر میلان ترکمن‌های مهرآباد، همه ،حاج غلام رخشانی، را به‌عنوان ریش‌سفید می‌شناسند. او پنجاه سال می‌شود که ساکن همین کوچه است، از وقتی با پدر و سه برادرش از سرخس به مشهد آمده است. تا همین حالا که با فرزند و نوه‌ها در خانه دل‌بازش زندگی می‌کند. مغازه‌های سر خانه او، مغازه ساخت ،پُشتنی ، است، آنچه او، از آن به‌عنوان ،پشتنی‌پُرکنی، یاد می‌کند.

میلان ترکمن‌های مهرآباد، میلان پُشتنی و پشتی‌پرکنی است، چندین و چند مغازه و کارگاه، در ،کوچه اباذر، در ابتدای راسته مهرآباد هستند که کارشان، آماده‌سازی و فروش پشتنی است. پشتنی‌های ترکمنی، پشتنی‌هایی با نقش‌ونگار لیلی‌ومجنون، همه‌وهمه بخشی از پیشه‌ای است که حاج‌غلام، پنجاه سال پیش از بازار فرش خسروی‌نو، یاد گرفت و به میلان ترکمن‌ها آورد. میلان ترکمن‌ها، حالا با همین پیشه پشتنی‌پرکنی شناخته می‌شود؛ با آدم‌هایی که نیم‌قرن قبل از سرخس به مشهد آمدند و حالا محله‌ای کوچک را شکل داده‌اند؛ در محله ترکمن‌ها، اهالی محل باهم به زبان ترکمنی حرف می‌زنند که به قول حاج‌غلام رخشانی، با گویش امروزی اهالی ترکمنستان، مو نمی‌زند. ترکمن‌های مشهدی مهرآباد، فارسی هم بلدند. به قول حاج‌غلام، فارسی، زبان کوچه‌وبازار و مدرسه و دانشگاه ترکمن‌هاست. او با همین زبان برای من، از قصه قوشم گفت.

● ترکمن‌های مهرآباد، از کجا و چگونه به مشهد رسیدند؟

ترکمن‌ها، از قدیم در ترکمنستان بوده‌اند. ترکمنستان هم که جای دوری نیست و در همسایگی ایران است. ما در خراسان قدیم یا همان خراسان بزرگ، دو تا سرخس داریم؛ یکی سرخس ایران است، یکی سرخس ترکمنستان. خیلی از اهالی سرخس ایران، اقوامشان در سرخس ترکمنستان است. زمانی که روس‌ها ترکمنستان را می‌گیرند، خانواده ما از سرخس ترکمنستان و از «عشق‌آباد»، می‌آیند ایران. عشق‌آباد هم دور نیست و نزدیک درگز است.

زمانی که در شوروی انقلاب می‌شود، خیلی از خانواده‌های مسلمان، نه‌فقط از ترکمنستان که هر جای دیگر شوروی، کوچ می‌کنند به ایران. خانواده ما هم، همان زمان به سرخس ایران آمدند. ترکمن‌های سرخس آن موقع پنجاه خانوار بوده‌اند که بعدها پراکنده شده‌اند. رفته‌اند اطراف سرخس و تا مشهد آمده‌اند. الان در تربت‌جام هم ترکمن هست. آن‌ها هم مثل ما، «سالور» هستند. طایفه ما، طایفه «سالور» است، یکی از طایفه‌های ترکمن. ترکمن‌های سالور که آن موقع پنجاه خانوار بودند، الان به هفتصد، هشتصد خانوار رسیده‌اند و در سرخس، تربت‌جام، مشهد و شهرهای دیگر پراکنده‌اند. یکی تریلی دارد. یکی «کاموا» (کمباین) دارد. یکی مغازه دارد. یکی باغ دارد؛ هرکسی به کاری مشغول است و شغلی دارد، حتی چند خانواری هم رفته‌اند گنبد؛ البته ترکمن‌های آن طرف، «یاموت» هستند، من متولد سال ۱۳۳۱ هستم در سرخس. ما البته اطراف سرخس بودیم در روستای «پَدلی» . آنجا پدلی هست و «درازاب» و «شوراب» و «شوریچه» و... این‌ها روستاهای بین سرخس و

«زورآباد» است که الان شده است «صالح‌آباد». ما در پدلی بودیم. زمین داشتیم و کشت و کار. دامداری هم داشتیم؛ گوسفند و رمه. اما دامداری نمی‌شد. کشاورزی نمی‌شد. این بود که آمدم اطراف مشهد. سال ۵۰ پدرم با چهار تا پسرش آمدم مشهد. من تازه زن گرفته بودم. اول قلعه‌ساختمان بودیم و بعد آمدم مهرآباد. البته مهرآبادی در کار نبود، همه زمین کشاورزی بود و زمین گوجه‌کاری بود. بعدها آباد شد و شد مهرآباد، والا آن موقع که ما آمدم، درکل این میلان چند تا خانه بیشتر نبود.

● شما هم مشغول کار کشاورزی شدید؟

اوایل کشاورزی می‌کردیم، اما من دلم می‌خواست کار دیگری داشته باشم؛ برای همین در شهر می‌گشتم تا ببینم چه کار می‌توانم بکنم. یک روز رفتم بازار بزرگ ،خسروی‌نو، (خیابان شهید دیالمه) آنجا بازار فرش مشهد بود. هنوز هم هست، همین بازار سرپوشیده‌ای که یک سرش به مسجد هفتادودتن می‌رسد و سر دیگرش روبه‌روی بازار سرشور است. رفتم آنجا. حاج‌آقای بود به نام آقای «برکچی» که با ما آشنا بود. آقای برکچی هم توی کار فرش بود و مغازه بزرگی داشت. آنجا پشتنی هم بود، پشتنی‌هایی که چهارگوش پرش کرده بودند. قدیم پشتنی، خیلی بیشتر از الان بود. مردم‌روی زمین می‌نشستند و



پشتنی می‌گذاشتند پشتشان، من یک جفت از آن پشتنی‌ها را برداشتم. آوردم خانه که ببینم چطوری است. بارشان کردم و دیدم پر از ابر است و کارتن. از روی همان‌ها یاد گرفتم که چطور پشتنی را پر کنیم. وقتی دیدم می‌توانم این کار را انجام بدهم، علاقه‌مند شدم به این کار. گفتم هرطوری هست، من باید در همین کار اوستا بشوم. افتادم دنبالش و یادش گرفتم. فهمیدم از کجا ابر بگیرم. از کجا کارتن پیدا کنم و خلاصه گوشه‌وکنار کار را یاد گرفتم. چندسالی که کار کردم، گفتم برای خودم مغازه بگیرم. مغازه‌ای خریدم در همان بازار بزرگ. چندسالی آنجا بودم تا اینکه همین‌جا را ساختم و کردم کارگاه پشتنی‌پرکنی. این‌جا اولین کارگاهی است که راه افتاد. بعدها خیلی‌ها آمدند که کار را از من یاد بگیرند. من هم کار را یادشان دادم. اصلا نگفتم آن‌ها کار را یاد می‌گیرند و می‌شوند رقیب من. گفتم روزی هرکس دست خداست. بیشتر این‌هایی که الان در این میلان، پشتنی‌پرکنی دارند، از شاگردهای من بوده‌اند؛ کسی آمده، مدتی شاگردی کرده و بعد رفته برای خودش مغازه‌ای باز کرده و شده است صاحب کارگاه. الان طوری شده است که اگر از هرکسی در مهرآباد و اطراف آن بپرسید «کجا پشتنی‌پرکنی است»، می‌گویند: «برو میلان ترکمن‌ها». میلان ترکمن‌ها را باهمین کار می‌شناسند.

● اینکه همه خانواده‌های یک محل ترکمن باشند، حتما برای شما حس خوشایندی دارد؟

بله. اینکه همسایه‌ها، آشنا هستند و همه از یک طایفه‌ایم، خوب است؛ زبان هم را می‌فهمیم و از حال هم خبر داریم. اما این طوری نیست که اگر همسایه‌ای ترکمن نباشد، کاری به کارش نداشته باشیم. ما ترکمن‌های سالور، اهل سنت هستیم. در همین میلان، خیلی‌ها هم شیعه هستند. همسایه‌ایم و کنار هم با صلح و صفا زندگی می‌کنیم. مسجدی هم داریم در همین محل که مسجد ماست. این سال‌ها به اسم مسجد «توحید» می‌شناسندش. اما در منطقه به اسم «مسجد ترکمن‌ها» معروف است. شیعه‌ها هم می‌آیند و آنجا نماز می‌خوانند. ما با همسایه‌ها یمان این حرف‌ها را نداریم.

یادی از نخستین عینک‌سازی مشهد

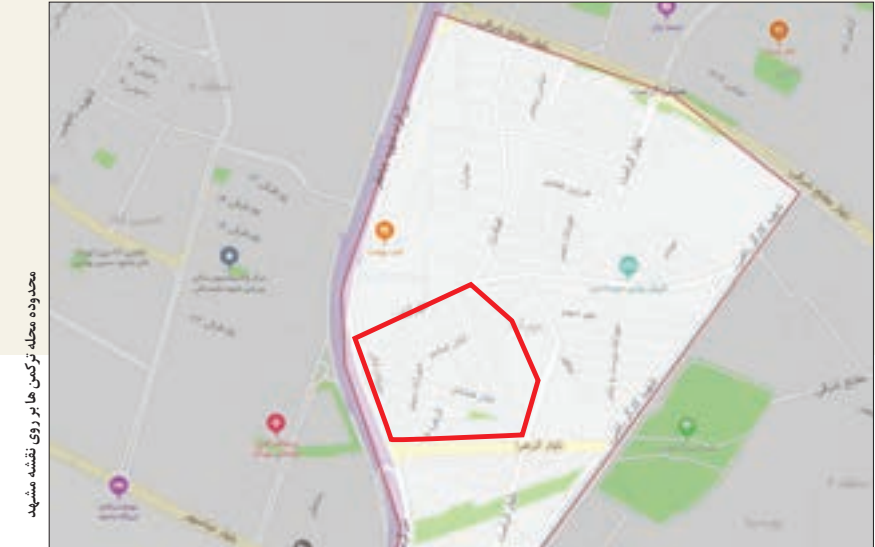
«هیمالیا» و ملکی که متعلق به ارمنی‌ها بود

عینک‌های مختلف روی چشم فرد می‌گذاشت تا بالاخره آن را که مناسبش بود، پیدا شود. دست‌برقضا مهدی یوسفی صراف، فارغ‌التحصیل فلزکاری هنرستان صنعتی مشهد، در سال ۱۳۲۲ یک مغازه تعمیرات فلزی در میانه‌های خیابان ارگ(سراب فعلی) باز می‌کند. مغازه‌ای با نام هیمالیا برای تعمیر خودنویس و عینک و... درست در سال‌هایی که کاسبی در خیابان ارگ سکه بود. یوسفی صراف خودش تعریف می‌کند که مغازه را فقط هفتصد تومان از یک گفاش خریده و کاروکشش را در آنجا راه انداخته است، البته چند سال بعد می‌فهمد که بیشتر مراجعه‌کننده‌هایش، عینکشان را برای تعمیر می‌آورند و درآمد این‌یک‌قلم تعمیرات از همه کارهایی که می‌کند، بیشتر است. این‌طور جرعه‌تأسیس اولین عینک‌سازی مشهد در ذهن یوسفی زده می‌شود. می‌گوید: «چند سالی طول کشید تا برای شناخت دقیق عینک، کتاب‌های آلمانی که در این‌باره داشتم را مطالعه کنم. من عینک‌سازی را تجربی یاد گرفتم. بعدها دو نفر از همکارهایم را فرستادم تهران تا دوره عینک‌سازی و تراش عینک ببینند. دودستگاه تراش عینک هم از تهران خریدم و آوردم مشهد.»

● چه میزان از آداب و رسوم ترکمنی، بین شما باقی مانده است؟ جایی که ترکمن‌ها زیاد باشند، آداب و رسومشان را حفظ می‌کنند. در تربت‌جام، ترکمن‌ها آداب و رسومشان را حفظ کرده‌اند، موسیقی خودشان را دارند و آداب و رسوم خودشان را. دوتارشان حتی فرق می‌کند با دوتار تربت‌جامی‌ها. مادر مشهد، تعدادمان آن قدر زیاد نبود. چند خانواری بودیم که همین‌جا در همین «میلان اباذر» مهرآباد ساکن شده‌ایم؛ البته ما سالورها اتحاد داریم. ترکمن‌ها هر جا باشند، اتحاد دارند. عروسی که باشد، همه می‌آیند. دور از جان، تعزیه‌ای هم باشد، همه می‌آیند. ممکن است کسی از اقوام باشد که من سه ماه شده او را ندیده‌ام، اما اگر تعزیه‌ای پیشامد کند، حتما او را می‌بینم. اگر عروسی‌ای هم باشد، باز همه همدیگر را می‌بینیم؛ همه دعوت هستند. این‌طور نیست که بگوییم فلان خانواده نباشد و فلان خانواده باشد. نه، دعوت هستند. این، رسم ترکمن‌هاست، البته این سال‌ها خانواده‌ها بزرگ شده‌اند و جمعیت زیاد شده است و طبیعتا نمی‌شود همه را پذیرایی کرد. این است که موقع عروسی مثلا می‌گوینم: «هر خانواده دو نفر، زن و مرد». اما همه خانواده‌ها هستند.

ترکمن‌ها لباس محلی هم دارند، اما خب الان که دیگر همه لباس‌ها یکی شده است. ما اینجا زیاد لباس محلی نمی‌پوشیم، اما کلاه داریم. این کلاه، از همان لباس مانده است.

لهجه ما هم همانی است که الان در ترکمنستان هست. عین همان است. اگر الان یک نفر از ترکمنستان بیاید اینجا حرف زدن ما با او، فرقی نمی‌کند؛ چون از دوره کودکی، خانواده به بچه‌اش یاد می‌دهد که ترکمنی حرف بزند. فارسی را زمانی یاد می‌گیرد که می‌خواهد به مدرسه برود یا می‌رود توی کوچه و با بچه‌ها بازی می‌کند و فارسی را یاد می‌گیرد. توی



خانه، توی خانواده و فامیل، فقط ترکمنی. آنجا دیگر لهجه خودمان را داریم. همین نوه کوچک من را ببینید؛ او هم ترکمنی حرف می‌زند. یعنی این‌گونه است که سالورها، یک رئیس طایفه دارند و همه، حرف او را گوش می‌کنند؟

نه، دیگر آن طوری نیست. اما هر جا بزرگ‌تری باشد، ریش‌سفیدی باشد، احترام دارد. ترکمن‌ها به بزرگ‌تر احترام می‌گذارند. این آداب و رسوم، در بین ترکمن‌ها باقی مانده است. ترکمن‌ها زندگی ساده‌ای دارند. تجملات در زندگی آن‌ها نیست و زندگی را به‌خاطر نبود تجملات، به کام خودشان تلخ نمی‌کنند. نمی‌گویند ببینیم همسایه ما چی دارد که ما بهترش را بخریم. به هر رقمی هست، با همانی که دارند، زندگی می‌کنند. با همانی که دارند، خوش هستند. این، خلق‌وخوی ترکمن است و عوض نمی‌شود.

● از آن بخش از اقوام که در ترکمنستان مانده‌اند، هم کسی را می‌شناسید؟

بله، ما اقوامی هم در ترکمنستان داریم. قوم‌وخویش‌هایی داریم که پدر بزرگ‌هایمان با هم یکی بوده است. آن‌ها، آن طرف مانده‌اند و ما آمده‌ایم این طرف. گاهی ما می‌رویم ترکمنستان و گاهی آن‌ها می‌آیند ایران. خلاصه یک‌دیگر را فراموش نکرده‌ایم؛ البته الان چهار سال است که ترکمنستان ویزانمی‌دهد؛ یعنی از بعد کرونا، دیگر نداد. ما هم نتوانسته‌ایم برویم آن طرف. اقوام ما، هم در عشق‌آباد هستند و هم در سرخس ایران، سرخس ترکمنستان و هم در ماری.

● ماری؟

بله. ماری، همان «مرو». شما می‌گویید مرو، ما می‌گوییم ماری. امام‌رضا^(ع) وقتی از مدینه آمدند، در ماری میهمان شدند. هنوز ویرانه‌هایی از ماری قدیم هست. حالا ماری، یک شهر بزرگ و آباد است، مثل همین مشهد، مثل عشق‌آباد.



قدیم‌مشهد از شاگردان من هستند که حتی فرزندانشان هم امروز اپتومتریست هستند. من تقریباً پانزده نفر شاگرد داشتم. عینک‌فروشی زایس، عکاسی لرد و عینک‌فروشی آزاد و... همه از شاگردهای من بودند.» عینک‌سازی هیمالیا هنوز هم در همان جای قدیمی‌اش سرپاست، اما نه به شکل و شمایل هفتاد سال پیش، به جای مغازه حاشیه خیابان، با آن عینک بزرگ نئونی چسبانده‌شده پشت ویتترین که یک‌طورهایی نماد عینک‌سازی هیمالیا بود و هنوز خیلی از سن‌وسال‌دارهای مشهد آن را به‌خاطر دارند، فروشگاه‌های مختلف کیف و کفش و لوازم‌ورزشی سبز شده است.

داشت، یکی از آن سه نفر بود. صاحب عینک‌سازی هیمالیا که آن موقع تازه عینک‌سازی‌اش را در ارگ راه انداخته و کاروکاسبی داروخانه شفا را کساد کرده بود، در آلمان سراغ کارخانه‌های عینک‌سازی می‌رود تا علمی‌تر و فنی‌تر این کار را یاد بگیرد. این خیلی عجیب نیست که نسل دوم عینک‌سازی‌های مشهد، دست‌پرورده مهدی یوسفی صراف و عینک‌سازی و عینک‌فروشی هیمالیا در ارگ باشند. یوسفی آن زمان که در هنرستان صنعتی درس می‌داد، همین که متوجه می‌شد شاگردانش مشکل مالی دارند، آن‌ها را در عینک‌سازی هیمالیا استخدام می‌کرد و به آن‌ها حقوق می‌داد. خودش می‌گوید: «تقریباً بیشتر عینک‌سازی‌های